



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۳/ اردیبهشت/ ۱۳۹۵

موضوع کلی: مقصد اول - اوامر

مصادف با: ۲۴ رجب ۱۴۳۷

موضوع جزئی: اجزاء - مقام دوم - اجزاء در امر ظاهری (اصول عملیه)

جلسه: ۹۹

سال هفتم

«الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن على اعدائهم اجمعين»

همانطور که بیان شد در مورد اجزاء در اوامر ظاهری در دو مقام بحث می‌کنیم، مقام اول پیرامون اجزاء در امارات بود که به تفصیل بحث شد. مقام دوم اجزاء در مورد اصول عملیه است.

اجزاء در اصول عملیه

در ما نحن فیه صرفاً از اصول عملیه بحث نمی‌کنیم، بلکه از اصالة الطهارة و اصالة الحلیة نیز بحث می‌شود. طبق روایی که محقق خراسانی طی کرده‌اند اولین بحث ما پیرامون اجزاء در مورد اصالة الطهارة است.

۱. اجزاء در اصالة الطهارة

بحث در اصالة الطهارة این است که اگر کسی به استناد قاعده طهارت یا اصالة الطهارة حکم به طهارت چیزی کرد سپس معلوم شد آن شی طاهر نبوده و کشف خلاف شد. آیا این عمل که مستند به قاعده طهارت بوده مجزی از واقع است یا خیر؟ مثلاً کسی با استناد به قاعده طهارت حکم به طهارت لباسی کرد که هیچ حالت سابقه‌ای نسبت به آن لباسش ندارد مثل اینکه لباسی را تازه خریده و شک می‌کند که این لباس طاهر است یا نجس لکن به سبب قاعده طهارت و «کل شی لک طاهر حتی تعلم انه قدر» حکم به طهارت این لباس می‌کند و با آن لباس نماز می‌خواند اما بعداً معلوم می‌شود این لباس پاک نبوده؛ آیا نمازی که با این لباس نجس خوانده مجزی از واقع که نماز با لباس طاهر است می‌باشد یا خیر؟ این در شبهات موضوعیه است ولی ممکن است نظیر همین مشکل در یک موضوع کلی پیش بیاید نه یک موضوع جزئی مثل اینکه از یک حیوان نجس العین و یک حیوان طاهر العین بچه‌ای متولد شود که نه عنوان حیوان اول بر آن منطبق است نه عنوان حیوان دوم. یعنی شک می‌کنیم که آیا این حیوان طاهر است یا نجس؟ قاعده طهارت اقتضا می‌کند حکم به طهارت این حیوان کنیم، حال فرض کنیم بعداً به نوعی کشف خلاف شود و این حیوان متولد از آن دو حیوان براساس یک اماره ملحق به اخس السبیین باشد. یعنی حیوانی که نجس است. حال اگر مکلف عملی مناسب با نتیجه قاعده طهارت انجام داد، کفایت از واقع می‌کند یا نه؟

پس بحث در ما نحن فیه از این قرار است که اگر شخصی به استناد قاعده طهارت عملی انجام داد که طهارت در آن شرط است لکن بعداً معلوم شود که این شی طاهر نبوده، آیا عملی که مستند به قاعده طهارت انجام داده مجزی از واقع می‌باشد یا خیر؟ برای اینکه مسئله اجزاء در رابطه با اصالة الطهارة یا قاعده طهارت را بررسی کنیم ابتدا باید این قاعده را شرح دهیم.

توضیح اصالة الطهارة

عمده دلیل قاعده طهارت روایاتی است که در وسائل باب ۳۷ از ابواب النجاسات ذکر شده، در این باب حدیث اول و چهارم و برخی دیگر از روایات وارد شده است. مثل:

«کل شی طاهر حتی تعلم انه قدر»

«کل شی نظیف حتی تعلم انه قدر»

دو روایت فوق در مورد مطلق اشیاء می باشد اما در مورد آب نیز روایت مخصوص داریم:

«الماء كله طاهر حتى تعلم انه قدر»

در مورد مضمون روایات اختلافی بین محقق خراسانی و مشهور وجود دارد.

محقق خراسانی تفسیری از روایت دارند که بر اساس آن، این روایات مربوط به باب طهارت نمی شود، بلکه مربوط به باب استصحاب است و این روایت دلالت بر استصحاب می کند و مدرک اصل استصحاب است. هر چند نهایتاً محقق خراسانی می-فرماید: استصحاب و قاعده طهارت از این روایات قابل اخذ است.

محقق نایینی می فرماید: به نظر محقق خراسانی این روایات صدرش دلالت بر قاعده طهارت می کند و ذیلش دلالت بر استصحاب طهارت.

نظر مشهور درباره روایات

مشهور معتقدند در روایاتی که به نحوی کلمه تعلم یا يعلم به عنوان غایت ذکر شده است، همه مبین خصوصیات موضوع هستند. یعنی غایت «حتی تعلم» مبین این است که موضوع، یک موضوع خاصی است و براین موضوع خاص حکم بار شده است.

طبق نظر مشهور در «کل شی طاهر حتی تعلم انه قدر» عبارت حتی تعلم غایت است یعنی طهارت شی که در روایت کل شی طاهر است مغیی است و غایت آن علم به قذارت و نجاست است. مغیی یک قضیه ایی است که موضوع و محمول دارد و کل شی موضوع است و طاهر محمولش، این طهارت بر این موضوع حمل می شود تا زمانی که یقین به نجاست پیدا شود.

ادعای مشهور این است که هر جا غایت علم باشد، مثل حتی تعلم در واقع خصوصیت موضوع بیان شده. لذا در اینجا استفاده می کنیم که آن شی که در مغیی ذکر شده مطلق شی نیست بلکه شی به خصوصیت مشکوک الطهارة و النجاسة است. کانه این جمله در واقع اینچنین بوده کل شی مشکوک طهارته و نجاسته فهو طاهر. این قید شک در طهارت و نجاست درست است که در متن روایت نمی باشد ولی چون در آن غایتی به نام حتی تعلم ذکر شده است همین ما را راهنمایی می کند که موضوع مطلق شی نیست. بلکه کل شی مشکوک الطهارة و النجاسة است. لذا مطابق توضیح فوق منظور از طاهر هم طهارت واقعی نیست. یعنی منظور شارع این نیست که شیء مشکوک، طهارت واقعی دارد بلکه منظور طهارت ظاهری است.

پس به طور کلی سه احتمال در این روایت وجود دارد:

احتمال اول: کل شی طاهر یعنی کل شی فی نفسه به عنوان اولی طاهر واقعا، تا زمانی که مکلف یقین به نجاست پیدا کند این شی پاک و طاهر است.

احتمال دوم: کل شی طاهر به معنای کل شی مشکوک الطهارة و النجاسة طاهر تا زمانی که علم به نجاست پیدا شود.

احتمال سوم: کل شی طاهر یعنی کل شی مشکوک الطهارة تا زمانی که نجاستش ثابت نشود طاهر.

مشهور از این روایات قاعده طهارت را استفاده می کنند لذا احتمال اول و سوم را رد می کنند.

محقق خراسانی معتقد هستند که این روایات دلالت بر قاعده طهارت نمی کنند، بلکه طبق بعضی از برداشت‌ها فقط دلالت بر استحباب می کند و اصلا قاعده طهارت از این روایات قابل استفاده نیست.

طبق بعضی از برداشت‌ها هر دو استفاده می شود، همانطور که بیان شد غایت بر یک چیزی دلالت می کند و مغیی بر چیز دیگری دلالت می کند. نظر محقق خراسانی را در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

آستانه تحمل فوق العاده، برترین ویژگی امام کاظم(ع)

پیروان امام کاظم(ع) باید تحمل خود را در همه عرصه‌ها بالا ببرند.

ائمه ما(علیهم السلام) واجد همه صفات کمالیه انسانی بودند. اگر ائمه هدی (علیهم السلام) به عنوان مقربین درگاه الهی و خلیفه خداوند و اولیای خاص پروردگار مطرح اند وجودشان جلوه ای از آن نور و از آن عظمت است و به تعبیر عرفا تجلی اسم اعظم خداوند هستند. انسان کامل یک چنین خصوصیتی دارد. لذا ائمه ما از این حیث تفاوتی با هم ندارند. اما ما می بینیم به مقتضای شرایطی که در آن به سر می بردند یک ویژگی در آنها بارز و مطرح شده است. مثلا امام سجاد(ع) به عنوان زین العابدین معرفی شده یعنی آن حیثیت عبادت و بندگی خدا در ایشان بروز و ظهور بیشتری پیدا کرده، ولی این بدان معنا نیست که سایر ائمه از این حیث در مرتبه پایین تری بودند. پس موقعیت خاص هر یک موجب شده یک خصوصیتی بیشتر بروز پیدا کند.

یکی از خصوصیات که در مورد امام موسی بن جعفر(ع) برجسته شده خصوصیت حلم و بردباری و کظم غیظ است. و به همین دلیل به او لقب کاظم دارند. ما نیز در جامعه امروز به این خصوصیت خیلی نیازمندیم، هم در مناسبات اجتماعی و در روابط خانوادگی و هم در حوزه رفتار سیاسی و اقتصادی. واقعا آستانه تحمل چه در عالم سیاست، چه در خانواده و چه در محیط های کاری خیلی پایین آمده. علت این که این جهت توضیح داده می شود این است که نیاز میرمی است که به این خصوصیت داریم.

امام کاظم(ع) خبر دار شدند شخصی به ایشان و امیرالمومنین(ع) سب و لعن می کند. بعضی از اصحاب تصمیم به کشتن و ترور او گرفتند. خبر به گوش امام کاظم(ع) رسید. امام آنها را نهی کرد و فرمود: من این را به طریق دیگری حل می کنم. امام از اصحاب سوال کرد این شخص کجا زندگی می کند؟ اصحاب گفتند: در بعضی از نواحی مدینه زراعت می کند. امام سوار بر مرکب شد و به سمت مسکن و محل زندگی آن شخص رفت. دید در مزرعه مشغول کار است. امام رفت کنار او نشست و دست او را با ملاطفت گرفت و با بهترین سخنان با او شروع به سخن کرد. او ظاهرا از زراعت و ضرری که کرده بود گلایه داشت. امام فرمود: چقدر ضرر کردی؟ گفت: ۱۰۰ دینار، امام فرمود: چقدر فکر می کردی که سود ببری؟ گفت: من از غیب خبر ندارم. امام فرمود: من گفتم چقدر امید داشتی که به تو سود برسد، نه اینکه بدانی چقدر سود می بردی؟ گفت: فکر می کردم حدود دویست دینار سود ببرم. امام(ع) سیصد دینار به او پرداخت نمودند. همین رفتار باعث شد او خجالت زده شود و از آن چه در مورد امام و جدش امیرالمومنین(ع) گفته بود پشیمان شود. این رفتار او را متحول کرد. این داستان را در تاریخ بغداد^۱ و بعضی از کتابهای دیگر نوشته اند تنها در منابع شیعی ذکر نشده است. اصحاب مواجه با آن شخص شدند و دیدند که چگونه متحول شده، لذا برایشان قابل هضم

^۱ تاریخ بغداد / ج ۱۳ / ص ۲۸ و ۲۹

نبود که آن انسانی که سب و لعن می کرد چگونه متحول شده است امام یک روزی به اصحابشان فرمودند: «ایما کان خیرا؟ ما اردتم او ما اردت ان اصلح امره بهذا المقدار؟» کدام کار بهتر بود، کاری که شما قصد انجامش را داشتید یا این کاری من به این مقدار کردم؟^۱

بسیاری از مسائل به این روش قابل حل است. کم پیدا می شوند افرادی که خبث ذاتی داشته باشند و اخلاق خوش و رفتار نیکو اثری در آنها نگذارد. اکثر مردم با این روش ها اصلاح می شوند.

یک توصیه ای هم امام کاظم(ع) به فرزنداناشان دارند و می فرمایند: «یا بنی انی اوصیکم بوصیة من حفظها انتفع بها»، به شما وصیتی می کنم که هر کسی این وصیت را عمل کند از آن نفع می برد «اذا آتاکم آت فاسمع احدکم فی الاذن الیمنی مکروها ثم تحول الی الیسری فاعتذر لکم و قال: انی لم اقل شیئا، فاقبلوا عذره»

اگر شخصی نزد شما آمد و در گوش شما سخن ناپسندی گفت که منجر به رنجش شما شد. بعد همان لحظه در گوش چپتان گفت من چیزی نگفتم. آن را بپذیرید یعنی اینکه آن حرف را نشنیده بگیرید. با اینکه همین الان در گوش راست شما حرف بدی زده اما الان می گوید من چیزی نگفتم امام می فرمایند: این را بپذیرید.

اگر ما به همین یک توصیه عمل کنیم چه اندازه مشکلات ما حل می شود؛ واقعا جامعه از این جهت مشکل دارد. این راه و روشی که ما پیش گرفتیم متفاوت با آن چیزی است که ائمه از ما خواسته اند. هر چند ادعا کنیم که پیروان ائمه می باشیم و مجلس بگیریم اما وقتی نسبت به یکدیگر حاضر نیستیم کوچکترین حلم و بردباری داشته باشیم و دنبال میج گیری و بهانه جویی هستیم. آن گاه آیا در ادعای خود صادق هستیم؟ طرف قسم می خورد که من این حرف را نزدم از او قبول نمی کنند. حال طبق فرمایش امام با این که سخن این شخص را در گوش خود از او شنیده اما امام(ع) می فرماید اگر لحظه ای بعد گفت من نگفتم از او بپذیر. این معنایش این است که حتی اگر خودت با گوش خودت شنیدی که گفته ولی الان می گوید که من نگفتم بپذیر و بنا را بر این بگذار که نگفته. از این واضح تر؟ آن وقت یک حرفی زده می شود که با واسطه است نه منبع آن معلوم است و نه اساس آن معلوم است ولی همه شروع می کنند به هیاهو و بعد مشخص می شود که اصل سخن گفته نشده است. این روش درست نیست. بالاخره تکریم ائمه و گرامیداشت ائمه این است که ما اینها را سرمشق قرار دهیم الان بمناسبت شهادت امام موسی کاظم(ع) همین یک توصیه را در خانواده و دوستان و شهر و کشور، هر کس به فراخور حال خودش عمل کند چقدر مشکلات حل می شود.

«الحمد لله رب العالمین»

^۱ کشف الغمه ج ۳ ص ۸